

که گاه عنوان تیموریان برای نامیدن تمامی بازماندگان تیمور به کار می‌رود. اما به ویژه عنوان تیموریان برای معرفی شاه زادگانی از این خاندان که در قرن نهم هجری در ایران و آسیای مرکزی حکم‌روایی کرده‌اند، به کار می‌رود. پس در این نوشتار مفهوم اخیر مورد نظر است.

تاریخ تیموریان را می‌توان به دو دوره جداگانه تقسیم کرد: نخست پسران و نوادگان تیمور امپراتوری را میان خود قسمت کرده و هرکدام بر بخشی از آن حکم‌رانی کردند اما خیلی زود امپراتوری تیموری تبدیل به دو قلمرو گسترده در شرق و غرب شد. از این رو تمامی منطقه غرب

به زیر فرمان میران شاه و پسرانش، ابوبکر و عمر درآمد. در شرق نیز قلمرو شاهرخ ابتدا محدود به خراسان بود اما پس از چندی منطقه ماوراءالنهر نیز به آن افزوده شد و به تدریج پس از گذشت چندین سال تقریباً بیشتر سرزمین‌های تحت امر تیمور به زیر فرمان شاهرخ درآمدند. دوره حکم‌رانی او نسبت به سایر ادوار تیموری درخشان و باشکوه بود زیرا با وجود داشتن قدرت و توان کافی در نبرد، به خاطر روحیه صلح‌جویانه اش بخش عمده هم خود را

مصروف آبادی ویرانی‌هایی کرد که از زمان حیات پدرش تیمور، برجای مانده بود و تا جایی که توانست توجه خود را به اهل دانش معطوف کرد. دوره دوم با مرگ شاهرخ آغاز شد و تا نبرد «شورو» یعنی زمانی که آخرین ضربه از سوی ازبک‌ها به باقی‌مانده سرزمین تیموریان وارد شد، ایران با روی کار آمدن صفویه، یکپارچگی و انسجام خود را بازیافت. با آغاز این دوره، امپراتوری تیموری از هم گسست و چند پاره شد و از آن جایی که هریک از شاه‌زادگان تیموری در پی رسیدن به تاج و تخت بودند، راه پیش روی دشمنان که از هر سو این امپراتوری تضعیف شده را تهدید می‌کردند، هموار شد.

نوگرایی و خیزشی که در طی فرمان‌روایی شاهرخ پدید آمده بود به نحوی شگفت‌انگیز توسط جانشینان وی دنبال شد ولی این روند با همه روشنائی و شکوهش تنها در عصر فرمان‌روایی تیموریان ادامه داشت و با پایان آن از میان رفت. بنابراین سراسر قرن نهم هجری به عصر طلایی ادبیات، هنر و دانش پژوهی معروف است که در این میان تلاش دربار حسین بایقرا که از شاه‌زادگان نسل دوم تیمور بود، کم‌تر از شاهرخ نبود.

امرای تیمور پس از مرگ او بر این باور بودند که با پنهان کردن مرگ وی می‌توانند لشکرکشی موفقیت‌آمیزی به چین داشته باشند،

از این رو، با یک دیگر به توافق رسیدند که

خلیل سلطان طی این عملیات به عنوان

حکم‌ران ایفای نقش کند و پس از این که

هدفشان تحقق یافت مطابق میل تیمور

حکومت را به پیرمحمد جهان‌گیر واگذار

کنند. اما برخلاف قرار قبلی خلیل سلطان

مدعی حکومت شد و بین دو مدعی دو بار

جنگ در گرفت که هربار پیرمحمد میدان

را به نفع رقیب خالی کرد و سرانجام

ماوراءالنهر را به خلیل سلطان واگذار کرد.

پیرمحمد مدتی بعد در چهاردهم رمضان سال

۸۰۹ هـ. ق به دست

وزیر خود پیرعلی تاز کشته شد اما اقدام پیرعلی تاز برای رسیدن به تاج و تخت نیز به بهای جانش تمام شد. از سوی دیگر خلیل سلطان ناامید و رها شده از سوی سپاهانش، به دست امرایی که او را به خاطر ول‌خرجی‌هایش مورد نکوهش قرار داده بودند و به خواست شاهرخ از حکومت ماوراءالنهر برکنار شد و پس از چندی شاهرخ برای جبران این اقدام خود، وی را در سال (۱۴۰۷-۱۴۰۶م / ۸۰۹ هـ. ق) به حکومت عراق عجم گمارد و سرانجام در همان جا درگذشت.

در غرب، میران‌شاه و پسرش ابوبکر زیر نظر عمریهادر، پسر کوچک میران‌شاه که تیمور او را بر پدر و برادر بزرگ‌تر سروری

تیموریان

تیموریان

L. BOUVAT

برگردان: فرگس زارعی

بخشیده بود، به سرزمینی شامل عراق، آذربایجان، مغان، شیروان، [اران] و گرجستان فرمان می‌راندند. در جریان کشمکش که میان عمر بهادر و ابوبکر در گرفته بود امیرالامرای عمر بهادر به نام امیر جهان شاه تلاش کرد هر دو برادر را از کار برکنار کند و خود قدرت را به دست گیرد اما جان خود را بر سر این کار گذاشت و بهره‌ای نبرد. از سوی دیگر میران شاه که پیش از این روشی خصمانه نسبت به برادرش شاهرخ در پیش گرفته بود در جریان درگیری میان پسرانش ناگزیر در سال (۱۴۰۶-۱۴۰۵م / ۸۰۸هـ.ق) تابعیت وی را پذیرفت و سرانجام در سال (۱۴۰۸م / ۸۱۰هـ.ق) در جنگ با قراویوسف کشته شد و پسران وی نیز تقریباً به طور همزمان کشته شدند.

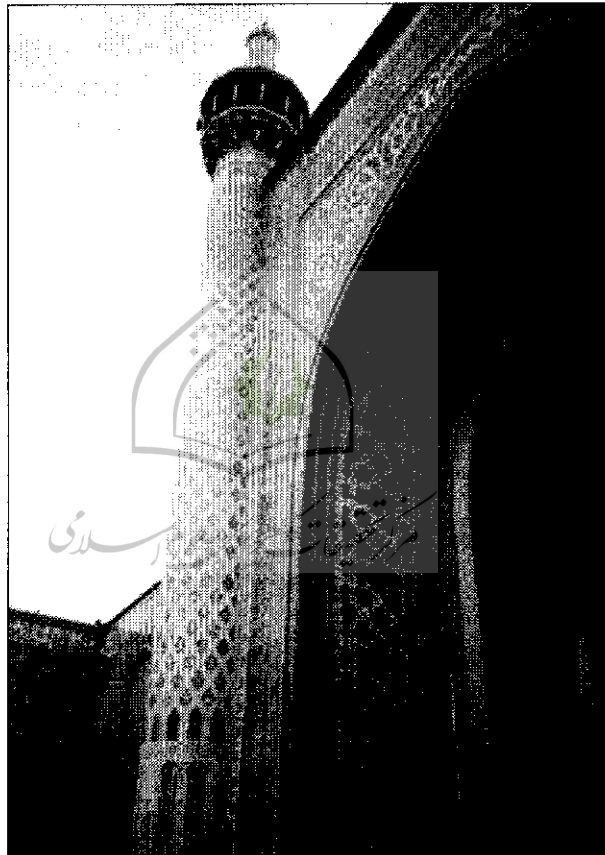
شاهرخ که در زمان مرگ تیمور تنها بر خراسان حکم می‌راند در سال (۱۴۰۶م / ۸۰۹هـ.ق) به مازندران دست انداخت و سیستان را هم گشود. او سپس سلطه خود را بر پهنهٔ ماوراءالنهر گسترش داد و برای اجرای این خواسته در سال ۸۱۱هـ.ق به سمرقند رفت تا از نزدیک به اوضاع منطقه سامان بخشد. هم چنین مرو را بازسازی کرد و به مرمت بخش قدیمی مرغاب همت گمارد. وی پس از چندی در سال (۱۴۱۵-۱۴۱۴م / ۸۱۷هـ.ق) بر فارس و در سال ۸۱۹هـ.ق بر کرمان استیلا یافت. از سوی دیگر به آذربایجان رفت تا قراویوسف رقیب توانای خود را شکست دهد. مرگ ناگهانی قراویوسف سبب شد سپاه ترکمانان

تار و مار شود اما جنگ و دشمنی میان شاهرخ و جانشینان قراویوسف و ترکمانان قراویونلو تداوم یافت. سرانجام شاهرخ توانست تمام سرزمین های تیمور به جز سوریه و عربستان را دوباره به دست آورد و با وجود این که در دوران سلطنت وی شورش های زیادی پدید آمد، توانست همه آن ها را سرکوب کند که از این میان می توان شورش امیر خداداد و شاه بهاء الدین در سال (۱۴۱۰-۱۴۰۹م / ۸۱۲هـ.ق) و شورش بایقرا میرزا در شیراز در سال (۱۴۱۶-۱۴۱۵م / ۸۱۸هـ.ق) و شورش اسکندر میرزا و جهان شاه را در سال (۱۴۲۹م / ۸۳۲هـ.ق) نام برد. شاهرخ در سال (۱۴۱۸-۱۴۱۷م / ۸۲۰هـ.ق) پسرش بایسنقر

را به ریاست دیوان اعلی گماشت. او نیز به کار تمامی کسانی که به اعتماد شاهرخ خیانت ورزیده و اموال نامشروعی فرا آورده بودند، رسیدگی کرد. شاهرخ که در طول زندگی اش شاهد مرگ همه پسرانش به جز الغ بیگ بود، خود در بیست و پنجم ذیحجه سال ۸۵۰هـ.ق برابر با دوازدهم مارس ۱۴۴۷م. در نزدیکی ری درگذشت و یادمانی از یک شاهزاده والاتبار، صلح دوست، دلاور و وارسته از زیاده خواهی را بر جای گذاشت. از میان کارهای مفید وی می توان از تأسیس یک کتاب خانه بزرگ در هرات یاد کرد. او اگر چه خود را مالک چین می دانست اما همواره مناسبات خوبی با این کشور داشت و بر حاکمیت ظاهری خود بر هندوستان پافشاری می کرد. اما از سوی دیگر در روابط خود با عثمانی و مصر با در دسر روبرو بود.

پس از مرگ شاهرخ فروپاشی امپراتوری با سرعتی غیر قابل پیش گیری آغاز شد. جانشین وی، الغ بیگ که در سال (۸۵۲-۸۵۰هـ.ق) سلطنت را بر عهده داشت، یک محقق و اهل فضل و ادب بود و بیشتر برای آموختن علم و دانش مناسب بود تا حکم رانی، زیرا برای روبرو شدن با مشکلاتی که از هر سوبه او روی آورده بودند توانایی نداشت. الغ بیگ مغلوب برادرزاده خود، علاءالدوله [جانشین شاهرخ در هرات] شد و به خاطر آزادی پسرش عبداللطیف حاضر شد با همه خواسته های علاءالدوله موافقت کند در حالی که علاءالدوله به قول خود عمل

نکرد. از سوی دیگر از یک ها روی به سوی سمرقند و هرات نهاده و دست به غارت و خرابی آن جا گشودند. عبداللطیف نیز بر پدر خود شورید و هر چند بارها از پدر شکست خورده بود سرانجام بر او چیره شد. اما او نیز پس از شش ماه فرمان روایی در سال (۸۵۴-۸۵۳هـ.ق) کشته شد. سپس عبدالله میرزا، بزرگ ترین نوه شاهرخ به تخت نشست. اما ابوسعید که از حمایت از یک ها برخوردار بود با وی دشمنی می ورزید، از این رو عبدالله از وی شکست خورد و به قتل رسید. در نتیجه حکومت ماوراءالنهر به دست سلطان ابوسعید افتاد و بابر میرزا بر خراسان استیلا یافت. بابر میرزا [که جز بابر بنیان گذار امپراتوری گورکانی هند است] شاهزاده ای ول خرج و



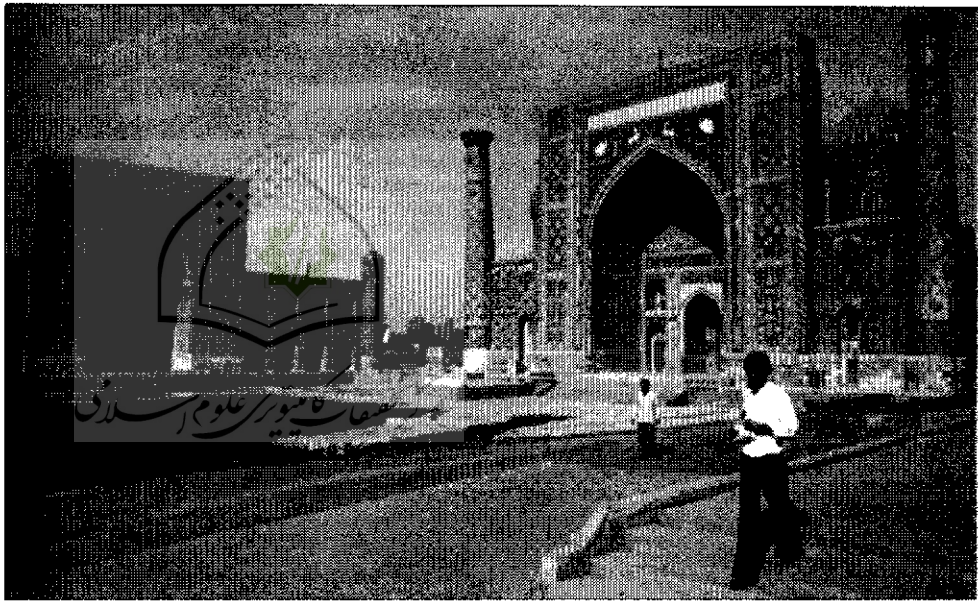
شراب خوار بود. او چندین بار به گزاف سوگند یاد کرده بود که رفتار خود را اصلاح کند اما سرانجام به دلیل زیاده روی در شراب خواری در سال ۸۶۲ هـ. ق از دنیا رفت. بایر میرزا در طول دوره فرمانروایی عراق، فارس و کرمان را از دست داد، علاءالدوله را کور کرد و از سلطان ابوسعید میرزا شکست خورد.

دوران زمام‌داری ابوسعید و نحوه عمل کرد او با دیگر امیرزادگان آن زمان بسیار متفاوت بود. او تواناترین سلطان روزگار خود بود و پس از مرگ سرسخت‌ترین رقیبش عبدالله میرزا، سمرقند را تصاحب کرد. ابوسعید نخست با استفاده از غیبت بایر میرزا، ماوراءالنهر و سپس با جنگ‌های پی‌درپی توانست بدخشان، کابل، قندهار و نواحی مرزهای هند و عراق و خراسان را تا سال ۸۶۳ هـ. ق به چنگ آورد. با وجود این که او سلطانی جاه طلب بود، مورخان معتقدند از صفات برجسته‌ای چون بزرگی، بصیرت، جوان‌مردی

زیرکش به نام خسرو شاه پنهان شده بود، آشکار شد، نزدیک بود شورشی به پا شود. از سلطان محمود چند پسر باقی ماند که در این میان سلطان مسعود چهار سال حکم‌رانی کرد و چون در طول این مدت مجبور بود برای حفظ تاج و تخت خود با برادرانش بایستقر و علی که از دسیسه خسرو شاه خشنود بودند مبارزه کند، به فلاکت افتاد.

پسر و جانشین ابوسعید، سلطان احمد [حاکم سمرقند] از خصوصیات اخلاقی مثبتی برخوردار بود. او وفادار، بخشنده، فروتن و شجاع بود ولی چون اقتدار کافی نداشت هم چون یک عروسک خیمه شب بازی در دست اطرافیان بود. تمام دوره حکم‌رانی او به جز زمان حمله عمر شیخ و اردو کشی در برابر بابر، فاتح آینده هند، از آرامش و سکون برخوردار بود. در این زمان بود که بناهای مجللی در سمرقند بنا شد و مردان اهل فضل و ادب در دربار او گرد آمدند.

پسر چهارم ابوسعید، عمر شیخ، برای خود سلطنت کوچکی در فرغانه تشکیل داد که پایتخت آن اخسیکت بود. هر چند که تعداد نفرات لشکر او بیش از ۴۰۰۰ نفر نبود، از روحیه جنگ جویی و شجاعت کافی برخوردار بود و برای این که بتواند سمرقند را تصرف کند کوشش زیادی کرد. هم عصران عمر شیخ از عدالت، گشاده دستی و رویه دوست داشتنی او تعریف و تمجید کرده‌اند. اگر چه وی به شراب خواری و قماربازی می پرداخت اما در همان حال از ایمانی قوی برخوردار بود. وی که پسر خوانده خان جغتایی بود مجبور شد آن دسته از سرزمین‌هایی را که نمی توانست نگه داری کند به پدرخوانده اش، یونس خان جغتایی واگذار



کند. بالاخره عمر شیخ در حالی که مدت زمان کوتاهی بر تخت نشسته بود، پس از حادثه‌ای در چهارم رمضان ۸۹۹ هـ. ق و در سن ۳۹ سالگی از دنیا رفت و پسر او ظهیرالدین بابر در سن ۱۲ سالگی وارث تاج و تخت پدر شد و پس از چندین لشکرکشی موفقیت آمیز سرانجام سمرقند را به چنگ آورد ولی در سال ۹۰۶ هـ. ق از محمد شیبانی شکست خورد [در نتیجه ماوراءالنهر را به شیبانیان واگذار کرد] و به هند رفت و در آن جا امپراتوری بزرگی پی ریزی کرد.

سلطان حسین بایقرا مدت ۳۷ سال در هرات فرمان‌روایی کرد. او ادیب، هنرمند و سربازی پیروز و بی باک بود. سرزمین‌های خراسان، تخارستان، قندهار، سیستان و مازندران را فرو گرفت و بر همه دشمنان خود چیره شد. اما هشت یا نه سال از آخرین روزگاران فرمان‌روایی او به دشواری سپری شد زیرا علاوه بر این که به تب روماتیسمی مبتلا بود از سوی ازبک‌ها نیز تهدید می شد.

و جدیت برخوردار و هم چنین سیاست‌مداری برجسته بود. ابوسعید نخست با مغول‌ها به مبارزه پرداخت سپس با آن‌ها متحد شد و به سنت‌های قدیمی طایفه‌ای روی آورد و در نهایت روانه جنگ با اوزون حسن شد. اوزون حسن ابتدا تلاش کرد با ابوسعید از در صلح و آشتی درآید و او را از جنگ بازدارد اما ابوسعید نپذیرفت و لشکر را به سوی قراباغ حرکت داد ولی در آن جا امرای او به خاطر سرما و قحطی او را ترک کردند و بدین ترتیب ابوسعید به اسارت نیروی دشمن درآمد. امرای آق‌قویونلو برخلاف نظر اوزون حسن خواستار مرگ ابوسعید شدند و او را در سال ۸۷۲ هـ. ق به قتل رساندند.

پس از ابوسعید پسرش سلطان محمود برای مدت شش ماه حکومت را به دست گرفت و در این مدت با رفتار ستمگرانه، مستبدانه و شرارت‌آمیز خود، از دیگران پیشی گرفت. او نیز به قتل رسید و اما آن گاه که خبر کشته شدن وی که برای مدتی توسط وزیر

هم چنین او مجبور بود پسران خود را از شورش و طغیان بازدارد و سرانجام در جنگ با شیانیان کشته شد. در اوان کار همه او را به عنوان یک مسلمان پرهیزگار می شناختند ولی بعدها تغییر حال داد و به عیاشی پرداخت به گونه ای که برای پسران و افراد پیرامون خود به الگویی تبدیل شده بود. انجمن ادبی دربار حسین بایقرا معروف و مشهور است. در دربار او علاوه بر وزیر معروف، امیرعلی شیرنوازی، خالق ادبیات ترکی، شاعرانی نظیر جامی و مورخانی هم چون میرخواند و خواندمیر و نقاشانی نظیر بهزاد و شاه مظفر حضور داشتند و قصرهای هرات با کاخ های سمرقند برابری می کرد. بدیع الزمان، پسر و جانشین سلطان حسین بایقرا، آخرین حکم ران تیموری در ایران بود. او نیز از شیانیان شکست خورد. او که حامی

شاه اسماعیل بود سرانجام گرفتار و زندانی سلطان سلیم [عثمانی] شد و در سال ۹۲۳ هـ. ق در قسطنطنیه درگذشت. پسر او به نام محمد زمان، طالع خود را در هند جست و جو کرد و در آن جا با طلب حمایت از پرتغالی ها برای رسیدن به پادشاهی گجرات به تلاشی بی نتیجه دست یازید و در سال ۹۷۶ هـ. ق در همان جا از دنیا رفت.

روی کار آمدن شاه اسماعیل، پیروزی شیعه و در نتیجه ایجاد انسجام و یک پارچگی در ایران و در همان زمان تحقق اتحاد ملی در چین و روسیه و هم چنین

استقرار امپراتوری بزرگ شیانیان در ماوراءالنهر همگی دست در دست یک دیگر نهاده و باعث شدند همه آرزوهای جانشینان تیمور مبنی بر سلطه و حاکمیت بر ایران ناکام بماند و حاکمیت تیموریان محدود به هندوستان شود.

قرن نهم هجری به خاطر احیای روشن فکری و رشد عقلانی آن از قرون دیگر ممتاز و مستثنی شده است که این امر تا اندازه ای به شهر یازان و پادشاهان تیموری مربوط می شد، زیرا بسیاری از پادشاهان تیموری خود شاعر، هنرمند و محقق بودند و معمولاً مردانی که از نبوغ سرشار برخوردار بودند را به دربار خود جذب می کردند. در میان اولین پادشاهان تیموری، کارشاهرخ در پیش برد مطالعات تاریخی منحصر به فرد بود. الغ بیگ منجم، شاعر و حکیم



علوم دینی و حسین بایقرا هنرمند و شاعر بود. بابر [گورکانی] نیز علاوه بر نگارش چندین مقاله، خاطرات خود و پاره ای نوشتار ادبی از خود به جا گذاشت. در میان آخرین پادشاهان تیموری بایستقر میرزا خوش نویس بی نظیری بود که در خلق هنر تذهیب کاری، نقش بزرگی ایفا کرد. برجسته ترین نام در ادبیات فارسی در این دوره جامی است و در کنار او نام بزرگانی چون سید نعمت الله کرمانی [شاه نعمت الاولی] و قاسم انوار با اشعار صوفیانه اش، هاتفی و خطیبی، مؤلفان مثنوی، حسین واعظ کاشفی عالم علم اخلاق و مؤلف حکایات اخلاقی، مورخانی هم چون میرخواند و خواندمیر و عبدالرزاق سمرقندی و حافظ ابرو و مورخ و جغرافی دان، به خوبی در ادبیات فارسی این دوره می درخشد. برجسته ترین عالمان علوم دینی

در این دوره علاوه بر جامی عبارت اند از: احمد تفتازانی و میرجمال الدین مقدس که از بزرگان اهل سنت بودند. ریاضی دانان، پزشکان و عالمان سایر علوم نیز در این دوره بسیار بودند. از شاعران ترک این دوره، امیرعلی شیرنوازی تنها کسی است که صاحب نام است. وی شاگردان برجسته ای نظیر شیخوم بیگ سهیلی و کمال الدین گآزرگاهی داشت.

هنر ایرانیان در قرن نهم هجری به کمال رشد خود نایل آمد. مکاتب نقاشی سمرقند، بخارا و هرات هر یک از دیگری بهتر بود. امروز، ما تقریباً می توانیم اشاره کنیم که چرا بایستقر میرزا بر روی کتاب

نقاشی می کرد. در هنر تیموری طرح کار الهام گرفته از بتکده های چین بود و طرح چادر مغولی در ساخت مقبره هایی هم چون گورامیر و مسجد بی بی خانم، الغ بیگ و شاه زنده در سمرقند نمود یافته بود. از سوی دیگر نظر به این که تیمور هنرمندان و صنعت گران بسیار زیادی را در سمرقند و آذربایجان گرد آورده بود، هنرهای تزئینی و به ویژه هنر کاشی کاری پیش رفت شایانی کرد. هنر موسیقی نیز در میان سایر هنرهای عصر تیموری بسیار درخشان ظاهر شد.

* این مقاله برگردانی است از عنوان تیموریان در Encyclopedia of Islam.

I. E.G. Browne. A History of Persian Literature under Tartar Dominion, P. 380.